



از ایامات و غیر هم مجتمع شدند و از حیات منگنه و اطراف عینه  
 کوه بالا رفتند و حضرات دامن است بگرزده دست انقطاع را  
 از استین سخن بر آورده و بنا آ و نسا و از همه طرف بجاچه و  
 عاده مشغول شدند تا آنکه ندرجا اکثری مغول و قلیلی هم هست  
 نامی سرب و باروط دستگیر گشته پس از آن االی اطراف که در  
 تصرف نمود و جمعی از زمان بی شوهر غمخیزه پریشان و پاره از طلا  
 صفار را دستگیر نمودند بارود آورده و معلوم است که در این  
 حال بر آنجا حث فتوان و اطفالی چله دار و آده پس از آن حث  
 اطراف متفرق گشته اردو که چیده است و ایام برای حال است  
 شیراز حث دادند و دار و شهر نمودند این مختصری است که جمیع  
 فقیر مسکین و نعل ملون و سنگام جور به نیز از بعضی مطهرین که از  
 ایام باقی بودند و اطلاع داشته استماع نمود و در حیستان جنگا  
 تنگ و دم از چنگا که اولی که در حیات طباب آکا سیدی می باشد  
 بر این عظیم تر حث برود و انتی ولی در آن اوقات بخوی این  
 طایفه سخت گرفتار بودند و استسعی کار و شوار شده بود که استبحرات  
 داشتند از ایشان ایسی برد و ذکر می کند و از احوال ایشان استساک  
 نمود و استحضاری ما عمل نماید لهذا بیشتر از این مجال تمیز  
 نشد که در فصل این طایفه متصل زد و بیشتر است از آنچه که در  
 فصل که معین و معلوم کردید برین عمل زنده شد و اطفالی است

The Babes, men & women,  
 upon a desperate resolution,  
 put upon one hand, a party  
 of their number to  
 keep up.

The women & children of the  
 Babes are captives by the  
 enemy, & by their own  
 hands of the same kind of  
 slaves.

These particulars were mentioned  
 when the commission of the  
 Babes was first mentioned  
 by some of the best  
 authors that we have  
 of the war.

The difficulty of the  
 war is mentioned  
 by the same authors  
 as the cause of the  
 war.



بودند و مخاطب بخلایق او انگسای و لایق عفا گردیدند نسبت نسبت  
 و لایق میدهند و عقل مجرب مشهور خود را که با تمام کهنه و احوج  
 موصوف و بخت هزار گزیده اهدا باطله آورد ما ست عقل سلیم در ای  
 میدانند و جب نرا آن است که مصدقین این امر اقدس علامه را قبل از  
 باین شهر یعنی به میر مع بر تبه پیش از اینتهای فضل و کمال مدد نماند  
 درستی و راستی و عقل و دیانت قبول دارند و بزرگ و تقوای فهم و کرامت  
 و علم محل مسلم و مقدم بر سایرین میدانند امثال جناب آقا سید  
 که مسلم مع علمای اسلام و صاحب کشف کرامات و مقامات  
 عالی بود و هر شهری از بلاد اسلام وارد میشد یکی علمای و شراف  
 و اعیان بلد از ایشان استقبال میکردند و با کمال ادب و عزت  
 و احترام داخل شهر میشدند و خدمتشان را موجب شرف و سعادت  
 میدانستند و بهر خانه که میرفتند صاحب آنجا پذیرا میشدند و اقران خود  
 مخزیه میکرد و مجلسی را میبایست با او میبایست و در مجلس  
 میشدند و بعد از آنکه قدم بمیالم معنی و حقیقت گذاشته و از  
 فرط مجاهده و مکارفته صاحب عالمرا شناخته و تحویل تمام  
 در کمال مردانگی از منازل محرفه سخن و کمالی گذاشته و به بلاد این  
 عالم نفس مسکن گزین گشته و خاصا در مشات البخره  
 گشته کان باوینظنون و او نام را از جریان و غلظت برمانند  
 و بهر منزل انجمنان و دولت و دعوت مزوره و بهر بلاد

This document is a scanned copy of a handwritten manuscript. The text is in Persian and is written in a cursive style. The page number 79 is visible at the top. The text is mostly illegible due to the quality of the scan and the handwriting. There is a small block of text on the left side of the page, which appears to be a library or archival stamp.

ابقان برسانند و در عرض خیرخواهی و نیک فتنی ایشان  
 چنانکه رسم و عادت قدیم واقفانای طبیعت و طبیعت جبینان  
 بود و خاص صفت ایشان شمس حقیقت و انوار معرفت بودند و در  
 صدد اذیت و آزار آن بزرگوار برآمدند و عبادت فرستند  
 انگریزها و چون ریزه بار بسیار کشش را مثل سرنگان به بلوغ ذرک  
 و دلیلم رازگانه نمودند شهر بشهر گردانیدند و چنانچه الله اعلم الخیر  
 و او بود پس از اذیت بسیار جمع اصحاب و انصار ایشان را  
 کشتند و جسد شاهان با شمشیر ظلم و شقاوت بر خنجر و سرهای  
 ایشان برسم تا شاه خنجر دیار به دیار فرستادند که این است  
 معنی ابله و لکمه و چنین است بطریق جان فشانی مغربان نگاه  
 خدا هر که در این زم مغرب تراست جام با بیشترش میدهند که در  
 آنچه در روز رسول الله کرده بودند و عمری داشتند با این پنج نازان  
 و خنجر بلا هر چه را که در صحرای کربلا با حضرت سید الشهداء و اصحاب  
 و انصارش حمل داشتند بودند و روز و او اندوختن را که در حق سید  
 روح الله و حضرت حوازین جعل آورده و در اذیت و آزار لکنه  
 و انکار حضرت موسی و سایر انبیای شان ملطف در در هر عصر و در  
 هر قدر اصرار و اتمام کرده بودند در این ظهور پنجاهی مضامین مشرب  
 پیشینه و عادت تشریح و در انظار و در این سینه و در کون و بطون  
 و کینت و در ایشان نگرهای منوی که مندرج و کین بر روی سینه و در

The Muhammadans in Europe  
 found the religion of the  
 author just as the religious  
 found the ministers of the  
 a Jesus Christ, and the  
 other prophets.

الا بصارنو وند و سلطان شستهای کذب و افرا که در هر دور و در پانیا  
 و اولیای زمان قبل منیه اوزد و بتلید و نبیت طلا کتن سوختن  
 و ازه کردن و دوار کشیدن ایشان را جایز و لازم میدانند و بخرج طعن  
 و کذب ایشان زبان میگشاید و در اطفا بسراج وجودشان جلایا  
 رقیب میدادند و کسبا با فراهم میآوردند و بصحت احوال و عباد  
 و بصدق حقیقت خود و بطلان دعوت و رسالت ایشان دلیل دریا  
 فراوان آفامه سپینودند معجز ایشان را سم و خنده پنداشتند و کتب  
 الهی و آیات شریک ایشان را آفامه و اساطیر اولین گفتند و قسری  
 در این ظهور مسلم زیاد از آنچه گفته بودند گفتند و علاوه از هر چه کرده  
 بودند کردند و پس از واقعه نیز حادثه در بخان و شهادت جناب  
 طاهر علی بخانی رخ نمود ایشان بخت مجاهد مسجری و فاضل کامل  
 بدل بودند و از قسرها و کلمات ظاهری و باطنی و قدس و تقوی  
 با جدی اعتقاد داشتند و اغلب اهل بخان برید و مقلد ایشان بودند  
 چون تخیل تصدیق نمودن و کیفیت ایمان آوردن و پس از انواع  
 مجاهدات مشکو و ایرادات مستصبه بنیاد و وقت و اتالی  
 شمار معرود مغرور شدن جناب ایشان متضمن شرح و بطلان  
 منضلی است بجهت اگر طلب مطول نشود و در رشته مقصود  
 اصلی از دست بزود مجمل ذکر میشود که در او ایل ایام ظهور یکبار  
 دوین درین کفن و تکلیف بی طلب و ایل علم و فضل و عیاشی

Account of the escape of  
 Zeyn al-Din, the Minister  
 of Mulla Muham-  
 mad Ali Khan.

با خبر رسیدن برود شخصی بایشان را و اردش و توقیف بدست ایشان  
 داد از ظاهر آن صغری و القادیه حالتش تغیر و منقلب گردید و چون  
 که از میان در سلسل بازماند از حضرات حنا رفد زنی هستند اهل  
 مجلس تغیر شد بدین جهت خبری که است حریت و کمالی باشند  
 مانند و علت آنکه احوال ایشان را با هر از سوال کردند چنان  
 و رفد توقیف را نموده و فرمودند صاحب این آیات و جوی است  
 بکنند و بر وفق میزان عقل و انصاف و قواعد علی بن بابایست  
 هیچ وجه شباهت و شبیهت با کلام نبی ندارد بخاسل آنکه  
 سب طلب و تقصیر ایشان میشود و پس از تجا بسیار و کوشش  
 که چنین کامل حاصل نموده بنای تبلیغ را گذاشت و رفد را که  
 از وقت قلب در غلبه حتی که داشت پرده تقیه را در برد با طاعت  
 و ملاحظه را بر چید و بر بلا تبلیغ زندگان خدا کردیتا ای که این صفتها  
 حاکم مطلع گشت و بر خود رسید و در بند و حراست ریاست  
 خود بر آمد و مراتب احوالات را با قسام مختلف بر من حضرت  
 کبیر میرزا محمد تقی خان رسانید که مبادا و بکران پیشینستی  
 گشتند طلب سستی کار و دستباز او بشود لهذا از پیشکامان  
 کرنی سید علیخان سزب فرزند که بی باجی از سواره و پیاده  
 و سزبکی ایشان مایه رود و از دلخان کردید و چهار سزب که  
 اصحاب اقله شهر قزوین بودند و فرستادند هزار نفر جهت

Governor of Mazandaran  
 Ak of Zanjan

He received a letter one day  
 from Kerman, & it so much  
 affected by its contents that  
 he has to excuse himself  
 from attending his duties.

He shows the letter he has  
 received, containing some  
 of the Bab's verses, to  
 some of his intimates.

He begins to mention the  
 destruction of Bab's family  
 in his letter.

The Governor of Zanjan,  
 Amir Akbar Khan, being  
 made aware of this, is  
 alarmed, & reports the  
 matter to the Provincial  
 Council, Mirza Muhammad  
 Taqi Khan.

Sayyid Ali Khan Sanjar, of  
 Shiraz, is sent out  
 with a cavalry to  
 Zanjan.





و گفتی از طرف مقابل نیز در کشتیدند و فی ششیدند بعضی از آنها  
 در محاصره نزدیک و ساجده داشتند و تا این واسطه مدت محاصره طول  
 کشید و از طرف مقابل نوزده سکر زرب داده بودند و هفت  
 شهر بیشتر در تصرف ایشان بود و سی نفر از ایشان داشتند که جناب  
 وی الحمد بر همه مقدم مسلم بود و در هر سگری نوزده نفر  
 مردان مجز و از جان گذشته مواظب بودند و یک نفر از ایشان  
 ایشان بود که مطابق امر نبی و حرکت میکردند و هر شیخ نیز  
 مناجات میکردند و طبع بیع از آیات چه بیه نماز و ساجده  
 می نمودند و یک نفر از ایشان بعد از اسم محمد نود و در  
 التا بی میکتند و در هر دفعه آن پیغمبر نغز و کبر با التا تعال با بخش  
 التا بی میکتند و تا صبح شدن مناجات و ذکر بودند و شور و سرور  
 داشتند چون مدت محاصره طول کشید و اغلب با اهل اردو  
 میرسیدند از آن کسان بجز اهل بنجان کشتن یا کین آن  
 دو طلب با سر کرده و حاکم جنگی در هزار با توبیای قلعه که آتش باز  
 با خود برد یا خود که در اردوی نصرت آیین زیاده اسی هزار نفر سوار  
 و پیاده داشتند با نوزده هزار زرب با زهم حلی خلع و نقیه محاصره در  
 ششاد و کشته قریب نهاده مدت محاصره و محاربه طول کشید و اهل آن  
 قلعه سیمصد و شصت نفر مردان غاد کاسب بودند میدان ساجده  
 بیع و جرد پرو نمانیت و هشتاد و هشتاد از ارض سنا زده

Half hour of the  
 day.

The Bahá occupied half of the  
 city, he had 19 batteries,  
 it had appeared 30 units.  
 it 19 men were appeared  
 at point and behind,  
 one of them was in command.

Every day they prayed for  
 him, a head that would  
 be.

And one of them said out  
 "Allah Akbar" 92 times  
 according to the number of  
 Muhammad (P Z P =  
 60 + 3 + 29 + 4) = 92.  
 it is also in each time  
 also said that Allah Akbar.

The Bahá being protected  
 Muhammad Akbar of the  
 is sent against the Bahá.

The Bahá being army was  
 numbered 30,000 men, a  
 19 guns.

According to the question the  
 day lasted 6 months, the  
 day of month.  
 The Bahá was 300 in number  
 mostly Muslims & Christians.

ثوبی داشتند تا چه رسد بجا و فضل با وجود این بدان حدت عبادت رنداری  
 کردند که در صفت روزگار با دو کار که از پیشه بخوی که بر حسب سیرت و عادت  
 اولی الا بصار کردید و نوعی از خارق عادت نبود زیرا که در میان آنجا  
 سالار با وجود آنکه سبامی و حکم بر روز با دشنام و جنگ از مرد بود  
 و استعداد زیادی هم داشت و فرزند حضرت امام ثامن با هم صرف  
 کرده و پیش یک پول بیکه و اهل جکیت میداد و بان سوار آهنگ  
 زبردست بل بدل چرخ فراری بود و بعد از آن طولی کشید با امره نمود  
 و مخدول گردید و ببقوت اسال خود گرفتار کشتن و این استیضه و  
 بنده فکر که احسن نرم بزود خواند و خوب و در بخانه و تیره و تار  
 تنگ نداشتند به و غیبی و قوه قلب و استنات جدیدی که با این  
 کرامت شده بود در آن حدت کاری کردند که حرف کرامت برده  
 در هر افضله بیکر و ندوبی همه از جمعیت کشت میدادند تا  
 یکروز جناب ملا محمد علی خودشان ابر سگری آمد و در وقت  
 کلور انداختند و بدست آن جناب رسید و بعد مدتی فری و ارد  
 آورده چند روز قبل از آن در خصوص سیدان مدینه کویجا  
 با اصحاب اشاره و اظهار فرموده بودند خلاصه در شکر  
 راجعت نمود چند روزی بستری شدند و بعد از آن نشسته  
 با چهار نفر از رؤسای اصحاب را خواستند و گفتند که ت  
 توقف من در این دنی دنیا که محل خرد و فتن و منزلت و درین

Mullat Muhammad Ali Zanjani  
 as recorded by the hand

This has been written by the hand of  
 the scribe

It is compared to the text  
 of the original  
 and found to be correct

پهیز سیده زینت رحلتش از این پله عظمی بنا را بصبر و شکیبائی  
 وصیت بکنم و سه روز دیگر صبر کنید بعد از رحلت من باوند بی بی زینت  
 تمام بیوزد اگر استقامت داشته باشید و صبر کنید بعد از ساکن شدن  
 باو خد او ذوق و فرح شما عاقبت میفرماید و اگر صبر کردید خداوند تعالی  
 در میان شما هر سه را از هر یک جدا شده پذیرد که گشته خواهید رسید و دست  
 مرا فراموش کنید اگر عمل کردید چشمه آزامی میسند اگر هم عامل قتل  
 ضرر آنرا نیکشاید و پشیمان شوید بهر دو صورت خواهید فهمید که آن کند  
 کلامی بنا کرده شده و وصیت فرمودند که مرا این لباس بپوش کنید  
 و نجاب روی من که فرقی ایشان بود فرمود حتی این انگشتر الماس که در دست  
 من است کس بیرون نیاورد چته را جویا شده اند فرمود باید انگشتر  
 ما سلطان انگشتر قطع کند و انگشتر را بر خود خلاصه بعد از آن نجاب جان  
 بجان آفرین تسلیم نموده از این سرای فانی که گشته در سریر راج  
 عزت مبارک دانی شکن گشت و چنانکه فرموده بودند جدا ایشان با در میان  
 او طاقی که قریب بیجا می بود دفن کردند کانی است این بکمال شهادت  
 شوق خواست سسکرای خود کردیدند و مدافعه نمودند و این اردو سحر  
 بودند از همت و شجاعت ایشان که بر دل رئیس چکود باری چشم  
 در جان بازی عرض پذیر شدند و این جهت از احتمال طلب خود باری  
 نشد و چنانکه حادث ایشان بود و دام تزویر گستره اندند  
 که و خیلند گشودند در آن بین با وی بنای و دیدن که داشت

his pending instructions.

He tells them to be patient for 3 days; & after his death, he promises to reward a strong man with money; they are to wait till it is desired, & then God will grant them victory; those of them are not patient they will be punished & killed.

He enjoins them to hang him in the stable in his living. And tells Mulla Muhammad, his friendly friend, not even to touch the diamond ring which he wore from his finger.

They were told the cause of the latter injunction, & he tells them that "They must not off my finger for the ring."

**Death of Mulla Muhammad Ali Zanjani.**

They hang him in the middle of a room like a fish, according to his wish & to give a confidence to defend themselves.

The hairs of the hanging were reddish feathers.

The Holy Spirit testified by  
 His Word, and showed that  
 Jesus is God - with equal  
 & equal - glory.  
 And again John, Matthew,  
 Mark, & Luke, & the other  
 apostles, & the other  
 disciples, & the people  
 who heard - the witness of  
 the Holy Spirit, and a  
 message of the Holy Spirit,  
 they showed that Jesus is  
 God, and he is God, & they  
 were glorified. This he  
 showed in the Holy Spirit.

The Bible, according to our  
 the Bible, and the Holy Spirit  
 is the Holy Spirit, and the  
 Holy Spirit.

The Bible, according to our  
 the Bible, and the Holy Spirit  
 is the Holy Spirit, and the  
 Holy Spirit.

باران هم شروع باریدن نمود بر منی بخش آمد در خواست کرد که این  
 بارش آمد و گرفت زار زار چو ناله و ناله کردید ای پسران منی  
 چو خان بر زمان و سایر برگان اردو با وجود انجالت مانند  
 ویزه کی بر او شدت و زمین باد که تمام خپام اردو را متزلزل کرد  
 فرست بک و جمال در بک ندید و بنای بزمک تا که پشت  
 قرآن با هر کرده نزد حضرات فرستادند قشهای غلط و شداد  
 یاد نمودند که مقصود ما جناب علامه علی بر و دانشا اکنون پس از این  
 راضی باذیت و از ارا بل اردو و خودمان نشوید در این طرح پشید  
 که در بیسج و جریا شما جوی نیست و آن ساده و لان چهاره  
 از دیدن قرآن مهور و آنچه قشهای غیر مهور مقصد شده ندمت  
 جناب دی محمد آمد و گفتند انجالی که ایشان موافق عهد پیمان  
 و فرستادن قرآن خیال متا که در حاله دارند خدا مقبول  
 نیست که با قبول کنیم در تمام جهاد باقی باشیم جناب دی  
 جواب داد حسب الرضیت انجالب کردن فید که امروز با  
 چه میکند و در روز دیگر مبر کنید تا خداوند فرج دهد و لیکن  
 اغلب انجالت از ساده دلی خود فریب حضرات با فرج خود  
 دانسته چنان کان کردند که حضرات از روی صدق و درستی  
 قرآن با هر کرده و فرستاد و اندکی الراقع ترک نماز و با خرد  
 لعد از قلم بر وزن آمد و در نهایت تسلیم و امید فرج طلبه نامشرف

حضرت دادند ایشان نیز بواسطه خط و ست قرآن دسوگندای نزد عیار  
 دستگیر فرود و بقوت در سوانی برهم تا سرگشته و اغلب اید  
 ایشان را آتش اند در عی رانجه ای بیرون کنی و بر سر بسته  
 دجانهای ایشان بجهت آنچه داشته بشارت برنده و زنان طفلان  
 شان را اسیر کرده بقیعت نازی فرخستند و چند جناب فخر از  
 پانجا نیکه دفن بر دیرون آوردند و در آن بین چشم کی از آن مسلمانان  
 منصف ندین باخت و اکثر اشاد و زرافه خوراک شده است  
 ایشان را قطع کرده اکثر بایرون آورد در آن جن صدق کلام  
 آن بزرگوار که وقت رحلت خبر داده بودند که بخت مرا بر سر  
 میرند تا خاطر جناب دی محمد و چند فرد دیگر که مغلول بودند رسیدگی کردند  
 بدت کر بین و با هر ار التماس کردن بجهت خاق که مار نیز کر بین  
 و باین بزرگوار سخن گفتند محمد خان فوق العاده متوجه شد بخت  
 شما را در این فراموش مانده بود و ای که این قسم طالب کشتن شما  
 هستند جواب دادند که آنچه ما دیدیم خداوند قسم است که دیده  
 و آنچه ما شنیدیم است الله شامش بر آنچه ما دیدیم جز ما کس ندیدیم  
 اطراف انظار مان را نیز گرفتند و هر کدام حاضرین زدند تا آنها  
 بر شیرای خود وطن فرود پس از آن بضریب زبهای قلع کرب  
 خانهای ایشان را منهدم کردند که از آبا و اجداد ایشان باقی نماند  
 و بعد از انجام آن نصرت نمایان آید و فرمودی کامل راحت

However the majority of  
 the Babís, including Mirza  
 Fereed, is the province of  
 Azerbaijan, and up to the  
 present day a demand for  
 the restoration of the country  
 but are fully obedient to  
 the British, & their  
 names should not be  
 mentioned in the  
 history of the British  
 The body of Mirza Muhammad  
 with Zanjani is taken from  
 the grave. A Muslim in  
 covering the shroud with  
 in the face of the corpse,  
 cut it off, as foretold  
 (p. 161) by Mirza Muham-  
 mad Ali.

Mirza Muhammad is the  
 officer governing Babís, who  
 was in charge of the  
 but was not doing this, &  
 Mirza Muhammad Ali  
 is the same as -

The remaining Babís are  
 imprisoned at old Shiraz  
 their names should not be

The only Babís in Tehran

Respect to the author.

کردند و بس که متصل این واقعه بسیار است و آنچه ذکر شد یکی از هزاره است که  
از بسیار بود و بدنام از این همه عقلا یکتا و انسانی دولت که گرفتار  
و ترسنت اظهار دارد که اعلی حضرت سلطان باید در بند آبادی مملکت  
و آزادی ملت باشد نه آنچه محض اختلاف معارف علی بن ابی طالب است  
که شد در عیت خود را که شد دفع اختلاف بین و این منوط بود که  
بماند و مکالمه مجتهدین و تحقیق و تقدیر تصنیف و تصدیق نه بس که  
کسی در عیت کسی و در او ایل مجاری هر چند که محض انعام محبت جناب  
مجتهدینی و محمد علی با میر کبیر شهری زشت که این در خطیرا  
بجناب شنبه و هشتم اند دولت با بنده اقدار و اعتبار  
با کسانی باید در مقام مغایره و مغایره بر آید که باطنی و ظاهری شده  
دور سه برای سلطنت و سروری در گشته باشند با شما  
اینجا بوجوبی از هجرین که پشت با کس دنیا و دنیا داران  
با شما میگردم ظاهر با اسباب تحصیل اخبارات دنیوی  
شمار داده اند سخنی در مراتب عرفان مظاهر اندیت داریم  
چاره رفع این اختلاف بیکر کسی و ظلم و جور و فساد شایسته  
دینت بیکر اقصای عدالت و انصاف است که محلی  
معین و مقرر فرستاده تا در ضمن در جناب اعلی بیکر شما  
این قبل و قال و مان این حکایت و عدالت شد در صحبت تمام  
با این طرز و باطل اخباری حاصل شود از وقت استحقاق

The letter states that  
Mahmud Ali had sent  
to Anwar-i-Habib  
the following statement  
and that the latter  
had not in the least  
denied it.

و باطل و باطل آسان است و با آنکه اذن بر همه بدون نمن  
 برزی و فقه انگیزی با لکت خواجه بر دیم ابر کبر با آن همه دولت  
 خواهی و تدابیر کافیه و سهله نفاتی که دست حرفی باین حسابی  
 کجوش پیشش فرزندت و باعث خوابی و است و تلف کردن  
 آنچه مکر در حینت کردید و آنچه الامم بجزای خود رسیده حتی مغنا  
 خواجه در بدو این مقدمه محض دولت خواهی و خیرانه پیش بخت  
 پیشان اظهار داشته که شایسته شان سلطنت است با همی  
 فخر که صاحبان علم و معرفت و با احدی رجوعی ندارند و نسبت  
 الی الله ان مصد خیاست و خسارتی نشده اند در این اختلافی  
 که با سایر علما دارند در مقام لنگر کشیدن در حینت کتن بر ما  
 و در تقرب برای دینت عفا به مختلفه لا چشم عدالت از  
 رعایت رعیت و مراعات آئاده کی قاسم و کی ملت پیشه  
 و حال آنکه سزاوار آن است که از عهد و رفع این اختلاف  
 علما بقدر مکالمه و مباحثه و قواعد علی و بر این حقه جان بر آید  
 که دامن اقدار و اعتبار دولت چنان آن آرد و مگر در نه آنکه  
 خودشان بر افه و اجرای احکام و حکمرانی خود ساقی شده  
 و دولت را با رعیت بمادله و متغایر مشغول دارند آنچه از این  
 قیل گفتند مفید فایده و بیشتر نشد و کردند آنچه را که شایسته  
 شان سلطنت نبود و کذا لک چندی غیل کی از چندین متغیر

Or offering to withdraw with  
 his followers, to perpetuate

The fact of the Amir-i Mulk,  
 Mirza Tahir Khan, his pur-  
 suitment for his strategy.

The foreign independence of  
 Tabriz was due to the  
 will of Allah alone.

of the Majlis had appeared  
to the Shah to arrange  
for the Bab's hearing.

محض فاضل شاهی حضور طیبت نخل اللی انشده بود که تریقت  
این مطالبه بنامیل علماء حکم ایشان مورد انزع سیاط قهر و غضب  
شده مانده اگر این داورى و کینه و رى محض این است که اینان با از  
دین بری و از این عاری میدانند مقرر فرماید که مجلسى منتظر  
شود که حضور جمعی از انشای دولت دولت تا اینجا باشد  
ایشان و حقیقت حقیقت اینان را بدلائل و برهان ثابت  
و برین وارد و اینها اختلاف را از میان بردارد و تا اعطیست  
سلطان پیش از این متعمر مظلومان دلی گمان نشود و از جمله  
بیانات مسطور ایشان آنچه مناسب این مقام بود این است  
که اینان از آسایش و امان فرار کرده نشینان با بر امانی گزاف  
و ادیان منوط است که از نفس نفس هوا محسوس و برای جمع  
زخارف دینی و مقاصد نفسانی هر یک تمیز مشهور و مشهور  
آمده و یا منوط است با راه انشای حضرت شریاری صالح  
ملکی و قوانین مملکت واری که تمام مقصود در تعمیر بلاد و رفیع فساد  
و آسایش عباد بوده هر گاه میزان امان ایوان امانی باشد  
و ادیان باشد مغرب به کل باقی ماند و نه ایلی مشهور  
پس باید بچاره از مال و جان هر دو دست کشید  
و اینک قضای شمس و قائم و والا پس این جدالی  
چسب و اینهمه قبل و قال چو شایم اهل کز و کین از غیب



و دین به باقی از قسم محمد اکبر که درین روز نیا جمع شود و سب و ذم سب  
 مجمع نیاید نیز دلایل زیاد و جدال از سجا یا ای را اول و حال  
 بوده و در امر مذموب و دین خود و کین نشاید چه که امر مذموب و دین  
 امری است قلبی و در مزی است معنوی که با عادی مربوط نه و در اول و درین  
 در هر نفسی است فرغان خود را در وجه که آشنه و هر نفسی را از دون  
 خود نفسی و سستی فرموده هرگز نسبت و تقلید جایز نبود و درین هم  
 آگنا زنده هر نفسی خود باید مجامد و بر فرغان حق فائز کرده و باری حضرت  
 شهرار کردن و قار با اینده قسمه در بنه میرا یکدیگر شسته است  
 در خانه یکی از رجال دولت مجلس را معین بنده برود که چند نفر از جمله  
 با آن عالم مدعی صحبت کند رقم و صحت و عادی طرفین را معلوم نماید  
 پس از آنکه آن مجتهدین حاضر شدند بعد از مباحثه و مکالمه بسیار  
 بنای قیل و قال و کافرا جزائی را که آشنه و پس از بیرون رفتن  
 از مجلس با زین که زیاد و بعضی بودند متفق و متحد شدند و گفتند  
 با وجود این شخص را در این شهر نمی دانیم بنا بر این باطلت سلطان  
 شخص اسکات و از سر ضای خواطر ایشان انشخص عالم سجز را  
 متعجب بر خود تا مملکت و دولت از دست ایشان افتاد ایشان  
 معین و محقق ماند و انشخص عالم شخص کا هی اباب غیرت بر  
 مجلس و سوال و جواب خود را با حضرات علمای بان حل فرمود  
 و آشنه و انیل اضافه از ملاحظه ان سبتا طاراکر آشنه

The Shah listened to the  
 advice, he ordered a public  
 discussion to take place  
 between the Ulama, &  
 one of the principal  
 Babi.

The Ulama, being united,  
 declare they will not remain  
 in the city till the Babi.

The Shah therefore he put  
 them in prison the Babi.

An account of the discussion  
 in Arabic was written by  
 the Babi.

که طای قشری محض نصیحت و خطره است خود اعلام فرموده و تاریخ  
 نوده اند و بسته خدا در استقطع نمی کنند و بدان جهت انکار از حرم  
 عصر را می نمایند که در امر و نهی خود شان اختلالی هر سه در ای و رساله  
 ایشان باطل و باطل کرده و خلاصه بجهت سقره ترجمه گفتگو و صورت  
 ایشان در این نقد مناسب است کلام ذکر میشود که بعضی بلبان حال  
 و پارا بلبان حال و استحقاق این است بیان و تمع آنچه واقع  
 شد بیان این بنده مظلوم تنها و میان دو وظایف از بزرگان  
 روی زمین همسنگا میگردد حاضر نموده در جمع خود به پیشنی طینی  
 بزرگ پس چون داخل شدم بر مجلس ایشان و نشستم گفته  
 چه میخواهی و چهارده نووی از عرضی که با علی حضرت سلطان  
 فرستای در آن پارا مطالب ذکر نووی و بر او علم کردی  
 کردی چون چنین گفتند در مقابل ایشان منو کلام علی الرقیام  
 برد جواب نموده گفتم وارد شد ما است از آنجا از وال الله  
 این حدیث شریف که از اظهرت المبع من الناس فی ظهور العلم  
 علی منی چون ظاهر شود بر عتقاد در میان مردم و پس با ظهور  
 کند عالم علم خود را چون مشا به در دوم که به عتقاد در میان شما  
 و نارسینا آنجا شده و یکی را بر سبیل خطا و طریق خصال  
 ساکت یافتیم آدم تا آنچه از بر این علم جوهره است پس عبادند  
 بن تعلیم منتهی بود و انکار نایم و هر یک از این دو طرفه را

Abridged Translation into  
 Persian of the Babi's  
 account of the discussion.

The origin of the letters at  
 the appeal to the Shah...

The Babi's reply, quoted in  
 the Hadis: "When religious  
 opinion amongst men, like  
 his, is learned from  
 his knowledge."

که اولیای دولت و علمای متمدن بر خطای خود آنگاه نایم و اعلام  
 نایم شمارا بر آنچه عفت نموده اند از حد و کتاب الهی با آنچه  
 متعلق است به دولت نیست که سزاوار نیست که از برای ملوک  
 و سلاطین بکرتصرف در جسد عالم و نظم ظاهری حرکت و تغییر واقع  
 فساد و ترفیه حال عباد و اتهام در امور ری که موجب آسایش  
 جمهور و اکثریتی نفع بشر و باعث کثرت اجنت ایشانست  
 تا اینکه جمیع حکمت در ظل برافت او با ما بنده کسبم او از نیست  
 که با و شاهان معترضین مذہب رعایا شوند و تصرف درین  
 بزرگوار کند قریب سی سال است که در این ملک بواسطه  
 آنکه سلطان معترضین مذہب رعایا باشد اعلام خصم شایع  
 گشته و غبار جنگ اینجا گشته شده و تقریباً یکصد هزار نفوس  
 در میان از نظر فتن گشته شده و در بلاد مجید و ممالک خارجه  
 متفرق گشته و عاقل بصیر دانند که اگر این نفوس تلف نشد  
 به مذہب بیخ و زواله و مسائل عددها انحال با نصد هزار  
 بالغ گشته بود و بدین مقدار نفوس ممالک آباد و مسور  
 و ضایع و خراب فرود بود و صد هزار نفوس کشت برین بیخ  
 هر خطین متوان کرد و بعد از بیخ و سلطان و زحمت و سخت  
 ای سپهر باشد از بیخ سخت رعیت نایب به پیداکت که  
 بر سلطنت نایبانه و پست و آنگاه آنچه متعلق است به رعایا

The Behl causes the Ulema  
 for meddling with the affairs  
 of the Government.

It is now nearly 30 years  
 since owing to the  
 interference of the King  
 into people's religious  
 beliefs, a civil war  
 has been caused, & in all  
 on both sides, not more  
 than 100,000 men  
 have been killed, or capted.

This means, counting the  
 children they must have  
 had, 500,000 souls lost  
 to the state.

Then he goes on to mention  
pertaining to religion  
there are three points:  
if someone appears  
calling man to God, &  
if he be not from God  
is his companion to  
come from God or man?  
They reply "From God".

He then asks them what  
they say concerning him  
who appeared in A.H. 1160,  
summoning men to God,  
& whom God in his wrath  
confoundeth.

They answer that the Ummah  
of that time, who were the  
opponents of Divine Law  
rejected him.

He asks them if they can  
honestly pretend that they  
are God's agents; a true  
faith, when they are full of  
doubts & chicanery.

مت پذیراست اول آن این است که هر گاه ما بر شو کسی با محمد عظیم  
و جلال او قوم بخواند مردم را بجهاد و مذاهل اکرم آیا اگر از جانب خدا  
نیا شده رود و ابطال او بر خداست با هر خلق زیرا که خلق سنگ  
از زمین نشناختند و شمال از زمین ندانند چرا که گفته اند  
ابطال بر خداوند است که هم علی چنانچه میگویند در حضور  
کسی که ظاهر شد در مشرق با محمد اعظم و جهت قوم مردم  
بخداوند ذوالجلال دعوت فتنه بود و بشریعه تالیف  
هدایت نمود و خداوند مسیح که ذوالابطال فتنه بود  
بلکه در هر حال امرش را رفیع و منیع و آثارش ظاهر  
و برایش را با هر فتنه بود و چنانچه آیاتش در همه آفاق بود  
و آثارش در اطراف و اکناف شهودات چرا که گفتند  
که علمای اعلام که انسانی خداوند در میان نام از او هرگز  
نزدند و انگار که دند و امرش را قبول فتنه بودند  
باین قبولش نداریم که هم آما شما بشید انسانی خداوند که هم  
و اولیای دین قوم و اولیای هر طایفه مستقیم و حال آنکه  
عربی از علم ندانند و در اصول و فروع را هیچ نظر ن  
و او هم نشناختند و کاشنکه در مسائل فرجه طلب  
شهریه راه یقین ندانند چنانچه علی بن ابی طالب  
علم را مسدود کردند بلکه در هر طایفه از اولیای

و معرفت مظاہر کلیه و مطالع قدسیه که در سایه فیضانات الهیه  
 باین بریه حاکم و پند و نصیحتی و تکیه ب خود را در حق انبیا  
 و مرسلین داد و مقررین نوبت شمر و و که یک پیش ازین  
 نبیند و جاهلای خطا و گریه های پاکت افند حکم تفریق  
 از باطل و در وسب از معرفت خان سوات و حکمت اسما  
 و صفات کرد و چون کلام باین مقام رسید جمع و محال  
 سکوت سخن و بیرون کشید پس من گفتم که اگر از این مقام  
 منزل کنیم چنان فرض نمائیم که امر بر این سلسله و فرقه  
 باجیه مشتمل شده و خطا نرود اندر امر خود پس با آنکه  
 مقررند بر آنکه بسلیق مقررند از نبوت انبیا و ولایت اولیا  
 و حج کتاب الهی و زدم ثابت او امر و زواجی چه  
 کافر و ائمه ایشان را و حکم بر قتل و مسکت و ما آنا نرود  
 تا اگر کشند ان مطالع تو حید و جواهر تقطاع و تخریب باطلی  
 بزرگ نفسی که کشش احدی اخبار اگر نه ظلم از ظالمین  
 قبل نشند و دیده کردن اینگونه قیادت از هیچ کس  
 ندید جواب گفتند که این سلسله گویند که آن دو جوهر  
 مرعوب در این زمان شرک گشته و این قول مخالف است  
 و تا از صاحب یا نگویند انفا و بری هستیم کتم و لاین در  
 بر خطیب چیست یا اگر بنا بر اصول مقرر در حدیث است

The Ulama are silenced.

The Babi continues, saying  
 "Let no man suppose that  
 these people are misled &  
 since they behave in all  
 that you believe in  
 concerning the prophecies,  
 of which number, in the  
Ulama, you cannot expect  
 from no infidels. What  
 hope can you have if  
 they were?"

The Ulama answer that  
 their actions believ and  
 assure that the Ulama  
Hellam whom they regard  
 has come.

The Babi says that by what  
 appears they prove that  
 the Ulama cannot have  
 come.

The Ulama answer that  
everyone agrees in not  
comparing the advent of  
the Hajji in these  
parts.

The Babi taught them not  
appearing as an answer  
to popular opinion to  
prejudice created by  
themselves.

The Ulama who find  
ground to declare that  
they do not pronounce the  
Babi to be infidel, nor do  
they wish to hurt them;  
what has done to them has  
done by the Shah's orders.

The Babi asks them why  
then they did not, in the  
name of religious, forbid  
the Shah from so acting?

این کفر نیست بواسطه گفته که بر آن ضرورت و بر اہت این مطلب است  
نزد اہل این دین چنانچه اگر از حرام ان نسیس و اہل شوق برسی ہر  
کسی کہ ضروری و بدیہی است کہ ان منظر موجود نباید در این ازین  
متولد شود و کلمہ سبحان اللہ تعجب میکنیم از این دلیل ضعیف  
و بر آن صحیف کہ کردگان را از آن خشنه و اید حوام و با ازین  
فرعی هستند کہ مشغول از شما آگشته اند و عقایدشان  
از اذکار علی اند و خداند و این ہفتوات را از شما آموختند  
و الحال شما آنرا اصول نامیدہ لید و ضروری دانستہ اید  
و باین ادا م کہ ادین من بیت النکبات است متشکک و از  
جبل التین اللہ و عروہ الوثقی ربانی منقطع گشتہ اید چون  
کفار باین ہنجا رکشید و رشتہ استداثان منقطع کرد  
و جبل استحا حشان منقطع آمد و در مقام انکار بر آید و گفته  
کہ ما حکم کفر این سلسلہ نمودیم و در اعنی بیگت و ما بریشان  
نبردیم و بیسح کردہ بدی در آنجا ندیدیم ما ہم فاین قتل و سب  
و تہیب و ظلم از سلطان بریشان وارد آمد کہ ہم چرا  
شما او را بمعروف امر نمودید و از بسکری غنہ بردید  
و حال آنکہ در کتب اللہی وارد است کہ ما ہم را بطریق  
صلاح و نسیداد و سبیل فتنہ و دشمنان و سوا بندہ و  
و ہر کسین را با تہرہ زاکمان ہائے و ما کت گشتہ

جوانی نه شد بعد کتم و اما مطلب دیگر آنکه مظهر امر ربانی مطلق  
 وحی رحمانی امروز در میان ملل و ادیان و مجبوراً مکان ظاهر  
 کشته و قدرت و عظمت الهیه امروز را تبلیغ نکرده  
 بزرگان ملل و سلاطین دول را بهیچ مستقیم و دین فیم  
 دعوت فرموده چو ائمه مقتضای آیه کریمه باکان المومنون  
 لیفردا کافه فلولا نفر من کل فرقه یا لفته یتفقرو فی الدین در  
 تحقیق امرش تجسس نمودید تا از حقیقت بگت بسوات  
 ایتقان و از درکات اضطراب بمبداج اطمینان مرتقی  
 شوید ای معشر علماء چنانچه یکسند مردم را از شر بذب  
 الهیه و سه میکند ناس را از صراط مستقیم ربانیه حق با  
 باطل هدوشید و دین را بدینا میفرودشید انصاف  
 دانستید آنکه خداوند است مقدر علی الاعلاق را دست مالک  
 انفس و افاق آیا ممکن است که صبر کنند و علم ورزد  
 که کس باطل مدعی ولایت کرده و بگذرد و حوی زبیرت  
 کنند تا آنکه طرب میرزه باین حد میخیزد او شود که دیدید  
 و عقول مفسد باین شدت نفس او کردند که شنیدید  
 یکی اذان میان گفت آری خلق مجترب او شدند و در  
 پذیرفتند و بجزش اقبال بستند و سجایش تعجب  
 گشتند لیکن از او برانی ندیدند و آثاری نداشتند

The Ulema are again  
 diturbed, & the Book  
 contains, "Now is it  
 the Record matter:  
 the source of inspiration  
 & manifestation of the  
 Divine Command is  
 this day manifest, &  
 proclaims his divine  
 orders. Why then do  
 you not transfer your  
 -alder to me & participate  
 this matter?

Would God allow one who  
 falsely claimed to be  
 endorsed with authority  
 from on high, to continue?

One of the Ulema says  
 Yes, people followed him  
 but not out of duty.

The Babe replied -  
 "Allegiance to God then  
 was made the very  
 basis of his people  
 and a sign as testified  
 towards, as it is said,  
 "Then thou shalt  
 prove His covenant."

The Ulama demand a  
 miracle.

The Faith replied, "I am  
 only a servant of the  
 Believers in God. yet if  
 all of you, present, direct,  
 learned & ignorant, Shah  
 & Subject, both agree on  
 some sign which will con-  
 vince you, a true prophet  
 your decision ahead,  
 and appoint a day, I  
 will communicate the  
 nature of the sign that you  
 require by telegraph to  
 the Deity and His  
 Revelation. And He may  
 show you the sign you  
 require."

The Ulama desired to confer  
 these conditions, and they  
 said, you begin the discussion  
 of a miracle which you  
 require at this time.

و در سبلی نیافند کتم سبحان الله از این عظمت و کبریا و قدرت  
 و استعلا و عروج و قدر رفیع که ناس را بنفس ظهور و ایت  
 نماید و نفس بر حقیقت خود دلالت فرماید اوست مصداق کلمه  
 مبارکه که با من دل علی ذانہ بذاتہ و مرات معنون شریفه  
 و تعالی عزتاً به مظاهر اسما و صفاتہ داوست شریف  
 کلماته و شرفه عزتاً به استقامت مخلوقاته زیرا که اوست خالق  
 از ما سو استغنی عما یطلق علیه اسم انشی بن الملک الانشا  
 جواب گفتند که معجزه بر اثبات این مطلب باید که جمیع خلق  
 از مثل آن عاجز باشند چرا که کتم من خود ششم که  
 بند مملکت و مومنی بخداوند مالک الملوک لیکن اگر  
 خود بید جامع از بزرگ و کوچک و سلطان و رعیت  
 و عالم و جاهل بر امری متفق شوید و جمیع مردم را اخبار  
 دهید و روزی را میباید قهرار دهید و من در آن روز  
 سبایی که برای اخبار از ممالک بعید قهرار داده و  
 مگر نفس خیاوند از مظهر امر الهی و مطلع وحی بانی عالم  
 کردم که آنچه خود بید اخبار قهرارید چون برادر شما  
 این امر بدیع و اثبات این مطلب شیخ ثابت است  
 گفته که حال سخت تر از اب میلوله که کژدی می باشد  
 و بر شیخ بزرگی و عزت از جانب خود معجزه اظهار کند تا که



و عورت سبکی اقبال جو نیم کلم قسم کسی کہ جانم و در قبضہ قدرت  
 اوست و در انم رہن عنایت او کہ من خود را بفرزندہ مژمن حضرت  
 احدیت مدانم و اذ غالی جز ببردیت ترا نم ولی خود انصاف  
 و ہنسہ کہ کہ ام معجزہ بزرکت ترا ز این است کہ من اقبال  
 الطہیان در مقابل شناختہ دہنام قدرت پروردگار خود  
 و کمر چست بر ابطال عقاید اہل ضلال بستہ و زبان بیان  
 و استدلال کشا و دام و با آنکہ بحر بی بطنین و اہتمام ظالمین  
 بر سکت و ما دلاہرہ اہل حق و یقین بر عالمان روشن است  
 عظمت طاغیان نکت وقت مرا از زبان منع نمودند و تنگ  
 مرا از قیام باز نہ آستہ و حال آنکہ برابر باب صبارت  
 معلوم است کہ یکی از شما اگر کمان کشد کہ احدی از خدام  
 پادشاہ جمہاہ و اولیا زودت و جاہ نسبت با دستگیر  
 کشتہ و مفارعتش بکہ و رت و عداوت مبتد  
 شدہ از خوف و بی استقامتی کہ لازمہ احوال از باب  
 ضلال است مضطرب شود چون زمان در پس پردہ ا  
 پنهان و مخفی کرد و چون رشتہ کتہ شدہ بر نیجا رسید  
 از نزد من پاک شدہ شدہ و در مقام دیگر جمع شدہ  
 از مذکوران خدا را کہ با تفاق من گرفتہ عبوس شدہ بر دہ  
 حضرت سکن شد و از ایشان نیز سوا لانی حلقہ زدند پس

The Babi Man says,  
 "I am only a servant  
 of Me; yet it is Me  
 a man if you say I  
 shall be Me. Me  
 close to Me up in  
 the mid of my being,  
 the long to say my being,  
 and say will know  
 truly with confidence.

These are not Me with the  
Babi Man saying Me Me  
 and say Me Me  
Man, Man to say Me  
Man of the Man Man  
Man Man Man Man  
Man Man

آنها در حضور خود هستند چون داخل مجلس ایشان شدم و دیدم که  
 دوستان الهی در حضور ایشان نهایت اکتفا و ذلت پیشانی

کنتم بگویند که از این فخر و بجا رها کردن چه امری بخاطر برای  
 دولت و ملت ظاهر شده که جمعی از اشراف و ارباب در آن  
 بر معاذت و دشمنی ایشان برخاسته و با ذیت  
 و مخالفتشان که بسته اند در شاخهای اگر امانت مظلوم  
 و امانت موهبت نمایند اینان را مواخذ و مجرمانند  
 یکی از علما که از اهل کاشان بود سخن بر او زد ادب

خارج نموده گفت تو را با ایشان چه نسبت و آنها را با تو  
 چه ربط است که از ایشان حمایت میکنی و علای اهل علم  
 و فضیلتی کرام را که متعرض این کرده گشته اند اهل ظلم  
 و شرارت میخوانی پس مرا حجت فرود گرفت بدو  
 نشستم و گفتم تو را و امثال تو را این گفتگوهاست یا شبها  
 تو را لیاقت مکالمه امور عالیه نباشد بجز آن برضوخ  
 ادب بر رویه که از خود در حسب و نسب کار جا بجا کنی  
 و بدون علم و ادب خود را عالم و پیش شیبه چرخان  
 کسیکه ادب معاشرت و رسوم مکالمات را از غفلت  
 مرا شب ادب که هر کس را لازم است شوازه بگوید خود را  
 ظلم و درین دعایم در راه و قبول مغرین مستشرقان

They offer common to  
 the British and the  
 friends his co-religionist  
 standing silent & unmoved  
 before the Mulla.

He says the Mulla that  
 found the poor people  
 have committed against  
 state or religion that is  
 the law of Moham &  
 kindly have shown it  
 from with them, & that  
 the Mulla, instead of  
 helping & protecting them  
 from these unjust  
 oppressors, have permitted  
 & supported them.

One of the Mulla who was  
 a native of Moham,  
 kindly says that their  
 connection he has with  
 these people that he has  
 been to protect them  
 & vindicate the Mulla.

The Babi at the loss  
 control of himself &  
 returned only reduced  
 the law spiritual for  
 his presence from a point  
 of ignorance.

مع ذلک در قیامت احوال کشتن آن شخص عالم بگردند و از غایب  
 و داخل حساب با فراهم آورند و در آن عدالت اعلی حضرت سزا  
 نافع گردید و بجهت دفع فتنه و فساد ایشان و انعام را سرفرازی  
 نمود و در حقیقت نفس او مرور این مورد حضرت سلطان ایران  
 و از دینیت نیز اگر علم بر ملت و مملکت و دولت جهان سلاطین  
 که مطرت و عدالت مملکت در حق قدرت و تقاضای ایشان  
 بیوجه و جودی و نودی ندارد و همچنانست که از مذہب و شریعت  
 باختلاف و انحراف رای خودشان جز آنست باقی نگذاشته  
 و کذا لکت از احساب و استندار دولت بر رسم بار بر داشته  
 و در مقابل قدرت دولت کهنیلا و احاطه و حکمران ایشان  
 شخص مملکت کجاست شپه قالب بی روح است و مانند  
 مرغ مذبح که حرکتی میکند و دست و پائی نیز ندانی حرکت  
 حال بر زوال است و جنی رود بال و مانند نظیر سینه نوح است  
 که این از خدا میجزان در آن اصلاح کرده و هر کدام خود را تا خدا  
 کامل و مالک مستقل استغنیه در هر بران پیدا کند و کمال  
 نماند و تر و یکی محض ظن خود است شرفش بر اند و دیگری  
 بچنان بعضی بوی مغربش چهره و یکی بر علم خیال بطرف ایشان  
 میکشد و چه حکم اندر است فراست را ندانند که استیلا  
 ظن این سخات را نماند و استغنیه در برینند و اهل سفر نیز استیلا

The Memon subsequently  
 fled to Hui Hui Babi  
 at Herat.

The Shah not to be  
 blamed for temporizing  
 imprisonment him, since  
 he was forced to do so by  
 the Memon, who had  
 to have been forced to  
 have that even the King  
 cannot defend against them.

The dominion in Persia is  
 not a fixed term, or of  
 an end or all, it is merely  
 like the reign of a monarch  
 during of a brief period  
 fixed.

بما مل ان رسائنه بجزاى كه بر رنده بر باطل و بر حوكمى نكند  
 عاقل است كه از نيت كسى ابد و كاري كند و لا بعض اينكه  
 نسيم مخالفى بوز و عيشان با حق كرد ان مملات بكنه و با  
 سر به رآرد و نسيها را با سفينه چنان مى بلعد كه تا مال صغيره  
 ذوالحمير را ايد و چنان زمان بنشته اند سد كه زير زانم  
 گر كجريم زين سخن فهمند و ن شود خود جگر چه و كه خار اخون شود  
 هر چه با د اباد روشن تر كجريم كجا اغسال بنا خدائي دارند و كى خضر  
 سلطنت را سفينه بوج و ما به سخات و فتوح مى بنديانند با وجود  
 علشان كلا از روى فن و قياس و نضر بسو زرتيه و كاش و صل  
 زرتيى دار ناس و مسائل حصر و نفاس است خود را بجه  
 اسلام و قبله امام و نائب امام مبد نه و اعليحضرت  
 پناى را نك استان امام بنوشند و حكم شرعى و داي  
 خود را مقدم بر راي اعليحضرت سلطان را احكام عرف مشاير  
 بنمايند حضرت نخل الهى بر خلاف ناي ايشان ظاهر بلكى  
 نيت و جو سلطنت نا محض است ملكت و اجواى بحكم  
 خودشان لائم مبدانند چنانچه هر والى و حاكم مقدمى  
 در هر ولايتى از ولايات بر كاه بدون ملاحظه ناي ايشان  
 حكى و حوكمى بروف صلاح و حال در ممت اصيل است ناي  
 و نهار بخيال ايشان است بعضى ايشان را جمع الله بين

یکسره بدون واسطه و ملاحظه سطوت سلطنت با احترام حضرت  
 سلطان باذیت و اذارد اطراح انعام و بیجا و تاراج اموال و از  
 واج آن آغاز میکنند و دست قضا و دل و بجز متی و بی عصمتی با  
 از ذی و جردی حرف و اخترازی نمی نمایند و یکصد هزار  
 مرادش که باعث آن مجتهدین و ملامتا بر دند در ایران اتفاق  
 می افتاده و رخ خداده با حکام حکایتی نیست و سهل است با مع  
 سلاطین شاکت مقدمه سلف با نده شوکت و عظمت و سطوت  
 و عظمت که داشته بین نوع حاکمات نامنا بسته را نیز در می بینند  
 و نمی گذارند که ایشان حرکتی بر او فرمایند و بعضی از یکسره  
 بعضی جزئی که در دست و مخالفش حرکت است و مخرب است و ضایع سلطنت  
 می نماید و بدین معنی حضرت و او ان لا اله الا الله ان طاعت را مقوله و مقادیر است  
 در قیام اقتبا و خرد و همیشه در دارند و در جمع کردن و انحصار  
 باعث ایندال و انحصار دولت در حقیقت و بانی انحصار  
 در انحصار ایصال مملکت است همین دستوران بی ایمان و کشتن  
 پای بر اندیش و بعضی مجتهدین بی دین بودند و تا پیش زمان  
 سلف شهادت بعدی انبیا میسر میسر بود و محتاج اظهار و تکرار  
 نیست ولیکن در معروضه و او ان خطا این اقدار و اعتبار را  
 ندانستند و خطای بیسبب است و زبانی حذر را نایب امام  
 و ستم این را که در الواقع غلبه کند و خداوند ذی بزرگیست

In all ages tyrants have been the opponent of progress.

یکستان امان نیدهند و نمی توانستند اینجی را اظهار و  
 و اینان آشکار میکردند و بکران افتخار میجویند و اگر تدریس  
 کالی در تفرقه صحبت و انقراض اقدار و زوال استقلال آنها  
 کنند با این قوت و قدرت ستم و استتال مستطی  
 که آنان دارند و فوق العاده قوی و جوی شده اند چندان  
 طول نیکند که این سلطنت را نیز از میان برسد اند  
 دیگر در مراجعت اعلیحضرت قبله عالم از قریبستان کم  
 فتنه اکبری و شور شها کردند تا اینکه جناب صدر اعظم را  
 از صدارت منظمی معزول کردند و در زندق اکبری جناب  
 حدیثها جعل جبری کردند و کشیدن راه آهن را که باعث  
 آبادی و آزادی مملکت و ملت بود موقوف و شد و اگر اعلیحضرت  
 سلطان طریق تدبیر و استمال را پیش نیکرفت و جزئی  
 مخالفی میفرمود همچنانکه هر سخا اخبار داده بودند محال بود بگذرد  
 مرکب هارین داخل و از انخلا ف شده جالس بر سلطنت  
 شود خلاصه اگر بنده پیراست کافی کفایت شرین شیران  
 ظاهر اصلاح را میکنند همچنانکه نلا طین مقدر سلف  
 را با وصف سلطنت مستطی است حکمی که دشمنند از میان  
 برداشتنند و از آثار آنها اثری در عالم گذاشتند این سلطنت  
 را هم با غرض از انجا نیشه خود چنان مهدم و نیز غرض نیکند

The Mission on the Shah's  
 return from England &  
 Europe, made an opinion  
 to effect the dismissal of  
 the Princi Minister, to  
 promote the construction  
 of a railway.

که در صفحہ روزگار مسیح اسم در نسیم با دکاری از او باقی نماند  
 چنانکہ با سلاطین منظرہ کیان مرعی و معول داشتند آنکہ  
 کہ زبان از ذکر آن جمل است مگر شریہ ما بنو بہ سلطنت  
 و ستوران بی تر کشتن پرویز و انداشتند پس از آن  
 کشتن بیت و کینفر برادر کہ ہر یکت شاہزادہ آزادہ  
 با تاج و کمر بودند نگاشتند آظرا لامرہم باوصفا نفیست  
 کہ شیرویہ از ایشان کرد کہ پدر و بیت و کینفر برادر  
 اسلم ایشان کشت باز ہم بگذشتند کہ بروفق مرام بگرا  
 و سلطنت خود اقدام نماید و مگر ہمیں ایمران نبود کہ فضای  
 کت و مسافت و لا با نش از ست شرق تا ما و راد الہر  
 و جبل تبت و چین و از طرف مغرب برو و خانہ فرا  
 ہو از جانب جنوب درای عمان و از شطر شمال تا جبل الہ  
 برو و با وجود اینہا شوب و افتخارات ایشان کہ اگر  
 از ولایات تصرف مایر دول در آمدہ بود در عهد حسنہ  
 پرویز از مالیات بقہ الملک ابران مشفقہ و بیت  
 نہ کروردینار زر سنہ رخ بود و در شوکت و عظمت و اقتد  
 مثل و مانند در سطوت و خولت و جنت و لشکر کشی  
 و دشمن کشی و کسورستان و جا نگری نظر و عدیل  
 نہ آتشد و صحیح سلاطین روزی زمین بر بقید اطاعت و در

The decadence of Persia due to the misrule.

Revenue of Persia in the time of Hassan Parviz was 829 thousand of gold dinars.

فلن جاب باو شان کمان بر دند دور جنب سلطنت و شاهی  
 ایشان جمعیان سنگین و معدوم صرف نمیشوند همچنانکه  
 آنان دولت ایران در مقابل سایر دول و گستان در جری  
 و نزدی ندارد و چنان معدوم و محذول شده که مثل حکم  
 سزول و حکم غیر معمول است که احدی بان اعتماد دارد  
 و علت این نوع ذلت و خفت شیخ علم و معرفت این مجتهدین  
 و مروجین دین ایشان و از باطن شیخ حسین و از وفور کثرت  
 و قوت و احاطه ایشان است و از اخلاص و انقلاب  
 شهرت آنها به ایران و ایران و منحصراً بعد و روی و ولایات  
 محروم و غیر معمول شده و جمیع ولایات آن آنان  
 بهفت کرد و رسید و اینهم اگر از روی عدالت و  
 انصاف باشد نصف فایده خزانة فایره میشود خاک  
 بر سر غیرت و قوت و جوانمردی اهل ایران بالربط  
 دزه نصاب و حقیقت و خراکی ندارند و طبیعت ایشان  
 بچین و ترس و تقصیر و تعلق عادت کرده و خودشان را تابع  
 تقدیری و ظلم و ستم ندانند و با وجود عامل مجتهدین  
 مغفول میگردند و آنگاه اندر وجه قیام نمی شوند و با وجود  
 که در ایام حلیت و عزت و حرمت و در ثروت و کثرت  
 محروم و خجسته و ذلیل و ملول بودند و چه باعث شد که در ذلت

Revenue of Persia now only  
 equals 7 Havels.



در ذوات و در اندمت و در امتیاج و شناسات افعال

انحال ضرب المثل اهل عالم شده اند و دیگر در عصر و اوان

Determination of the Persian character.

خاصی در علم و عمل و ابداع حرف و هنر و در اختراع بدایع بسیار

تفوق بر جمیع اهل آفاق نداشته چنانچه چیت و حرکت

که اکنون مدنی هنری و فقهی و مادانی داخلی و احمقی و کردنی

موصوف و بعد از موت و انصاف و معرفت معروف

گشته اند و هیچ فکر و تحلیل نمیکند و اصلا حسرت و افسوس

نمیکنند و میگویند که قبل از این ما اهلش تا نامی معارف

و کلمات و مبدا و منبع جمیع فنون و علوم و معلومات بودیم

و عظمت ما مرکز و محور کل کالاهای بدیهه و هنرهای خفته بودیم

از آن اسباب و آثار تمدنی و هجرت بهج وجه اثری موجود

و معلوم نیست آیا سبب و مرجع چه شده و مخرب

اوضاع مدنیست و اساس تربیت که بر دو کسب و

حیثیت که اکنون علم ما منحصر استخوان استیر او چگونه

سختن مقصد خضاب آتش و چیدن شارب و اشیا

این مسائل شده و بار آبی غش و ذکوة و در نظام و مال آنها

قتلن گرفته و ذهن نسبت با دای این حقوقات مربوط

انده و چنان در خواب غفلت و غرورند که بهیچ وجه

مشور ایشان نمیکند و نمی‌فهمند و متعلق میکنند که اقل این

مجتهدین از اهل امامت و از اذیل خلفوات بودند با کمال کفایت  
 و چاروق و پانجاه و پانجاهی برابر و در شهر مدینه میبودند  
 و مذورات مردمان و بدو پوزمان و آن و بنا زور و زده سالی  
 و در زمان و حشم و دستبر آن بیک قرآن و در صلوات و حشمت  
 و نهایت شفت که زمان بگردند پس از خواندن چند جمله  
 کتاب در دهستان لسان اعراب و تحصیل از اعراب تشکیک و ترویج  
 و سوسه و تحمیل غلوات و مرهورات غیر معلوم مذرسته  
 و مرضی از در سه فورا حاسب مسند شریف و امامت و امامت  
 حاکم حقیقی و مفتی ملت و صاحب مالک اطلاق و اموال حقیقت  
 و مالک اسب و دسترسیم و زرد چوبوند و خوردن مالک رقابتم  
 و فساد ارباب کرم و خداوند خیل و حشم میدانند دعوی  
 امامت میکنند و ادعای رد مظالم و مال امام و خوردن ارف  
 خلفوات و اکل موجودات و فساد ناس با کمال اعلام و دعوی  
 اهل بیتم فصل بیانند و ادعای اموات و موقوفات جامع  
 غش و زکوة بگردند کوس لمن الملکات میرانند عویده انا واحد  
 القهاری میکنند طراجه خوب گفته میفرماید و اعطایان  
 کاین جلوه در عورات و طبری کنند چنان بخلیت میروند  
 انکار دیگر می کنند که نیا باور نمی دانند روزی و او را کین  
 که طلب و غلبه کند و او را می کنند با روی امام الامین الله تعالی

و بخاطر نمیکند که آنست که محلات و مشتملات و دکانین و دولت  
و افتد رزق و مراغ و قزاق و وقت پکران و دولت  
و ثروت بی پایان از کدام عمر و محل شمر بر اهل علم اشراج  
معا اینها بود که تجارت بند و ستان و چین و نیکی دنیا  
و قزاقستان نمودند نه مسافر و بر و ذراع اراضی غیر  
ذی نفع شدند نه اشراج ضایع بدیده نمودند و از نتیجه  
ان تحصیل فزاید طلبه کردند نه بسبب آنچه مشهور و کافران  
او معلوم و مفهوم جمع خاص عام است این است که اول  
منبر و کبر و حق تحریر و تقریر و اجرات ریشش حکمت  
بذلکت و از سخاوت آنها شاهد بذلکت و در ذلکت کذلک  
کشتن ایشان و اخباره خاتم شریفان این سببها  
بفصل و قول فراهم آمد در این صورت چه قدر راحتی و آسانی  
است که چنین اشخاص شخص الفی مافی را بشود ابتدا  
نمودن برای در سال ایشان عمل کردن و بنیاد حکمشان  
تکرم شدن و در حضور ایشان شده و ارضایع و شیخ  
بودن سنایش و بنا پس نمودن و ایشان را عالم  
دانستن و در شمار علما محسوب داشتن زیرا که عرفا  
و جمعا بجهت علم و علمایه رتبه معین فرموده اند و صفت  
و علم نیست و شریعت علی که بر اهل حلق بدون تعلیف

و توفیق و توفیق با شرافات خصوصیات الهی و تجلیات از رحایات  
 حضرت سبحانی حاصل کرده ان ما دهبی و لکن خزانده علی  
 که از کثرت مجاهد و محاسن و حیان بدون هستند لال  
 و برماناست و بدان را علم ذوقی و کشفی دانند و این شخص  
 از این دو وقت مذکور هر دو قسمتی ندارند و قسم  
 سیم که تکلیف و کسب حاصل شود از اعلم کسی درسی گویند  
 علم شریفی است و اول آن تحصیل متقاضی خودی است  
 و اسباب بجز در انتطاع از کثرت و نبوی و از برکت و برکت  
 او مقصود و اخوت حاصل کرد و اعراض عالم کلی ذایل  
 دادست مکل نافعین و نادی مضلین و باین خود طریق  
 سخات و پدایت و اداب جهاد است و رسوم جبروت با  
 نسبت باید و در در خط غفلت و ضلالت میرانند و با علی و جانش  
 تقوی و تقوی و مقامات الثابت و سعادت  
 میرسانند و مشطع از جمیع اسوالم و مجرد دستخشی از  
 تعلقات دنیا بیاید و در این علم نیز در سه طبقه  
 طبقه اول شخصانی هستند که عالم و عالم را در ای کمال  
 عالی و درجات رفیع هستند و از شایع شرافت  
 مذکور آن بهره ورنند و در این ایشان چون بسیار  
 گفتن کفری است محض و کفری است که کفری است

طبقه ناپید عالم بی عمل و شجر بلبلند هر چند که بمقامی بالغ  
 شده و از فرایده ان نفسی نبرده اند باز هم بحسب علوم و  
 فصل ظاهری مراعات احترام ایشان واجب لازم است  
 از ایشان غیبی کردن و اسنان را بخت برودن کنایه آ  
 عظیم و خطال است قریب طبقه ناله که عالم و عکس کمال  
 باطل اند و برخلاف آنچه میداند و بیکسو عمل میکنند  
 چون بافعال نهانی و باطن ایشان نظر کسی نمیی که ساق  
 طرار و فاسق عذاری هستند که لباس عطا طیس شده  
 و عظمی با بلوث اعمال و اقوال خود طرث کرده علوم ظاهر  
 اسباب راه زنی مرد و زن و بعضی مسائل فقهی و جبل  
 شرعی و جمهر لایست یعنی خود را سه مایه سروری و بر  
 ری و وسیله جا و منصب ساخته و از غایت پر کبری  
 کزانی عذر و کرا فراخته و در میدان برای نفس و ناسبت  
 شیطان مرکب طعنت و تعانیست را مطلق اعتنا  
 نروده اند و ایشانند ساق حقیقی و کاذب واقعی زیرا که ظاهر  
 و باطنشان موافق قلب و لسانشان سلطان نیست  
 و چون خداوند رحمن در خبیث کتب سوادک شافعی  
 در طعون و مرند خوانده در این رساله هر جا بیکه از صفا  
 ذمیر ایشان ذکر می شده بر سبیل نعیم نبوده و خبر

Some brilliant exceptions  
amongst the general  
corruption of the Ulama,  
such as Shaykh Murtaza,  
who, when he died, only left  
R. 2. Tomaris -

Another of the same

اختصاص بر طبقه ثانیه داشته که در الحقیقه منافق و قطاع الطریقند و با  
علم مردم و معروف شده و لیکن عالم و افاضی اشال مرحوم شیخ خراسانی  
اعلی الله مقامه بود که از شش نوات ظاهر کلی در سخنان و بی زاری  
احقرار و استناب کلی داشت و در بیاری از احادیث صحیح اسم  
و رسم قبول نیفر بود و با کمال عسرت و قناعت که زمان میفرود  
و پس از رحلت جمیع بابکات و متر و کاتش بیت و و توان  
نبرد و کذا لکت و در سفر اصحاب شخصی از دوستان مذکور میشد  
که یکی از علمای از لایحه است از بی زاری پرست برادری داشته بسیار  
مقدس و قابل که اکنون اسم شریفش بر اوسط طول مدت این صحبت  
از نظر محرم شده اهل عمل خدمت آن بزرگوار رفت و با امر  
استدعا نزد مذکور بجای مرحوم برادرش اقدام در امامت  
دادای تا زجاعت بنامیده آنچه عذرخواهی نزد و انظار اگر از خود  
قبول کردند و بر الحاح و استدعای و الحاح خود همیشه بودند  
تا آنکه بناچار سه روز جهلت خواست و پس از سه روز مسجد  
شبه یف برد و مشغول امامت گردید یکی از دوستان محرم  
علت سه روز جهلت خواستن بر استنار نمود و با اظهار آن  
سوگند بخش داد و جواب گفت که با زود من خود خاندانم  
مخالف برویت و عدالت بود که قوت با زود بر من بود  
من بر خود باشم و بعضی قوت و و دیگر روز من است

در عرض چند روز جوانی که در پستان که ارباب استحقاق بودند  
 تقسیم کردم و دارم و آنوقت تکلیف خود را در خواندن نماز دارم  
 محمد و محمد در عالم خین اشخاص را میتوان گفت نه انگلی را  
 که از مال غنیمت معاینه میدیدند که روزی دو هزار نفر از کرجی  
 و حضرت قهرمانان جان میدادند و میرودند با وجود اینکه کدم و  
 حیوانات اطاعت خود را جمع و حبس کرده بودند خرداری چهل ساله  
 نسیف و نسیف چنانچه در طهران یکی از مقدم سبین و معتبرین همین  
 لقبه تکلف قوت اهل طهران با همسنگام و سرول محمول رساله  
 جدید علاوه بر حدود امارت داشت اعلیحضرت سلطان خرداری چهل  
 زمان از ایشان خواست کدم را ببرد و بر طبق عقبت در زمان  
 بدو تا از کرسلی جان ندهند و نسیف ندهد اما لاجاب شریف  
 اب مقدس زلف منصف وقت مردم را جبر نمود و نفوذ  
 و نجات داشت با همه اینکه کران ترا از چهل زمان بشود و قرابان اهل  
 تاجران منی بودند که چندین سال قبل در کران حاجی ترخان  
 توسط کارکنان خرد از اطراف و الکاف آرد در اکیس  
 بوطی در بیست و پنج مناط بعد رکفایت خرید و سماجی ترخان  
 وارد نمود و با اهل شهر کبیر ده مناط فروخت و نگذاشتند  
 ایستادگین و اما لی حاجی ترخان حضرت یکشنبه و گرانیز انجمن  
 بر چند که نصیبتی از غنیمت و در چندین انگاه هر انکس که از قبل

During the famine, some of  
 the women who had been  
 in their own minds would  
 not even take it as for  
 themselves a reward,  
 hoping that it would reward  
 me. This thought was  
 the sign of liberation  
 by dozens.

احوال و شجاعت افعال این طایفه مزدورمانی دارند و میدانند  
 وجود این جماعت باعث ثباتی نظمی و اشغال ملک و رجب است  
 و غنا و احوال ملت و اغشاش امورات و دولت است ولیکن  
 جرئت و قدرت مطلق ندارند و محض حفظ جان و مال در پناه  
 خودشان تا چار سکوت اختیار نموده اند و این که مذکور شد  
 که وجود حضرات موجب اغشاش و قاطبه امورات دولت  
 است و کذا لکن هر چه از این قبیل بیانات و کلمات از  
 قبل ذکر شده و بعد هم بنیاست بر اسم در رسم اظهار می شود  
 خودندان خود را گیرند و بدانند که از ارایش غبار نیست آن  
 دامن تقدیس علیحضرت شادس شهر یاری منزلی است  
 و اگر چه اظهارات راجح بهیچ وجه از جهات دولت و سلطنت  
 زیرا که بطریق تعمیم آنچه در تحت تسلط و تصرف و احاطه اختیار  
 و اقتدار علیحضرت سلطان است ارباب دانش همچو آرا  
 سلطنت دارند و دولت خوانند و این اشخاص که باسم  
 موسسه از جهت طینت بیستی حضرت که دارند بطبع  
 زواج الحکام و قوام امرونی و مزیدین محبت و اقتدار خود  
 کلی امورات سلطنت و نظام دولت را بوسیله عقل و عمل  
 دولت میباید اسم خود را در اموری در امیر دولت که  
 در این نوعی نظیر دارند و چهار روز در صد و این است



که خان بوقت بار و اعتبار را از کف کفایت و اراده اداره ماسه  
 دولت برانند در ملک اعلی حضرت شهریار خودشان  
 استقلال و استوار قار و مختار باشند و بر جمع حیزای  
 سلطنت مقدر و مسلط شوند چنانکه حکم شرعی بود در مقدم بر  
 احکام حکام عرف میداند و اقلان با مرونی نامورین دولت  
 ندانند و اهل دیوار از ظالم میخوانند و اهل ظلمت دنیا مند و الا این  
 سبب این و معین است که ایشان قدرت آن را ندانند  
 برخلاف امر و اراده شهنشاه اعلی حضرت سلطان حرکتی میکنند  
 در مقابل نیستند که در مقابل شخص قبله عالم اظهار وجود و بار  
 جانی نمایند بلیت آنکه حل الظاهر محکوم حکم و مطیع همه باشند  
 و در مسکات ملازمان و دعا گوینان و وظیفه خوزمان آن استان  
 عدالت نیست و کمال اعتبار و افتخار و دایه بیانات و احترام  
 ایشان بر بظا و موقوف با عطای اسی و بعضی است که از  
 جانب اعلی حضرت سلطان تحصیل میکنند و برایشان و اقران  
 بیخود تقوی جویند و آن را اسباب را بجزان و دایه بختند  
 و وقت بر نکات و تصرفات اموال و املاک هر روز میکنند  
 چون بدقت ملاحظه شود از پروردگانه و مراجع و مناصب  
 و القاسم اعلی حضرت سلطان صاحب ثانی و قدر و منزلت می کنند  
 و در بعضی از ملازمان و سنده گان شهنشاه و روزی لوازان

آن استخوان عدالت همان محبوب مشرد و فرقی که با سایر  
 خدام دیگر دارند این است که دیگران تقدیر واجب استغری  
 که میسرند خدمت که از وی و جان شکاری میکنند و با نماز  
 لغت بخوارگی شکرگزاری و دولت خدای و وجود ایشان  
 مشرک می و مشغول فتح و از وی هست برخلاف انسان و فیض  
 دولت را میسوزند و بهر من خدمت خجاست میکنند و درین  
 مخالفت و ضدیت بی کمال دارند چنانچه در عهد مرحوم خاقان حمله  
 پشیمان مختلی شاه عاب اله ترا که دولت عثمانی با  
 دولت ایران که در دست و صورت تراعی در میان دولت  
 و حضرت نایب السلطنه مرحوم در سرحد ایران گرفتار آفت  
 و تازعها که عثمانی بود و طای تیر بز میدان را خالی دید، بنای  
 افساد و جناس را که نهشته بودند با نیز اسطه حضرت  
 نایب السلطنه شریقی با مقام بزرگ تر شسته که بعضی  
 از عناصرین ان بناسبت در این مقام ذکر میشود بجزای  
 فده داکس و قدجهای همیشه و دشمناسبت که حضرت را  
 جاد کرده است اسب عربی اندازد چه میوزد و در  
 اگر درین یکی میوزد بدستی بکنه طاق با را ای اندوه  
 که تا قدری میوزد و در فورق مسافح جریه لال  
 نه ان که بهتری میزند که بیستین بکنه ای کلر و کله

چونکه اول برای باغبان رفت از تاریکی که سنج اسلام  
تبریز در فتنه مثل صلح سلین را در استلام و بد تا امروز  
در عهد جهان شاهی و مظفری و چه سلاطین صفوی و تا در شاهی مکران  
و چه در حکومت و بلی و احمد خان هرگز خطای تبریز و ایران این  
احترام و عزت و اعتبار و مطابقت را ندیده اند و این عهد از  
دولت و رعایت است که علم کبریا با اوچ سکا بر اثر نشسته اند  
سنه ای آن یکی این بدی است امروز که ما در برابر سپاه  
مخالف نشسته ایم و ما بیکت خرد را در محافظه خارجی با اعتماد  
اهل تبریز گذاشته در شهرهای تحت با اشراف و فکند  
و دوکان و بازار را به بند و دستبند حزن و غم بسته  
بروند و شهرت این حرکت را از طریق در ملک روس و صفی خان  
در استانبول و ون و دیگران در ملک روم به هند روی اهل  
تبریز رسیده اگر فتحعلی خان عرصه داشت و که خدا ان آدم  
بودند فلاح غیر عظیم چه حرارت و قدرت داشت که بعد  
این حرکات بشود اگر حضرات از آبش و پیر نشود به جا  
آیا راه را جدا و ما است که از نزد زبانان غم خزان  
سیر نشود به کتاب جا از نوشته شده نبوت میخواستند  
با ثبات رسید قتل و قتل در دست حالا دیگر نیست است  
کجه نیز خدمت معشوق می کنند اگر صد کت آنچه

یا اصل مسلح حرف جها و زده اگر با اهل سلاح حرف جها  
 شده بود کافر یا نبی مانده که مجاهدی لازم باشد بارے  
 بعد از این سفره محمد و جبهه ناصر جهان شهر و که خدا بان  
 محلات و سخای قابل و رؤسای ماضی کنند سفره رزق  
 و حیل را بر حذر و سکه قلب و دخل را بشناسند شد صرفی نه  
 همه صافی بخش باشد ای با خوف که مستوجب بخش باشد  
 تا حال هر چه از این درق خواندم و بر این نشق را ندیم سود  
 بیودی ظاهر بخش بگردد اینها که می شود در شایع نماز تا کما  
 جبهه و نیازهای شب بعد ایشان است اگر صحبت ارباب  
 کمال ما طالب شهید مثل جناب حاجی فاضل و حاجی عبدالقادر  
 بیک ادیب کاتبی در آن شهر است پر کار و کم خوراک و در  
 عقل و معاش و امساک البیاضه گفته کرده کار برده خدمت  
 و هر قدر میل امتلا بگویند حل من مزیدی گویند مثل ارباب  
 پر خور کم و و اف کاه و فارت جو قرمان آخذ بیای می  
 و پاور بیای فرنگی بردند نه انظم و فضیلت را دانستند که چرا  
 پادری را برسیند و نه این ظهیرت و همت را دارند که  
 مثل آخذ بیای برومی در مسجد و راه کله مستقیم با اینند  
 خلق را اینجا که با فضل و بزرگی ما را نه اندک حفظ بگفت  
 و دعوت این مردان را مواظقت است از وقتیکه

چو دلیری میکشاید تنی که امروز بر روی سپاه چنان ایستد  
 بیزادین صحنای میکشند شکار غامگی و شکار و برانگیز و احتیاد  
 و اندازی ماری مالا که بان شدت و لادرو دلیرو صاحب گزند  
 و شیرین قدم رنوخ کنند و با باغی بخند کنند و در قمر مبارک  
 در این باب با شوار شامادرو و شاد در بر باب قمار و قمار  
 و حمل حیرت و شجاعت است اینطایف که با اسم علی معروفند  
 و این همه ادعای علم و فضل و فتن می کنند و خود را عالم و بطل  
 ترین اهل عالم میدانند و ز نام خستبار دولت و ملت  
 بدست خود گرفته و هر نوع حکمی میکنند عجزی و معنی میدارند  
 و جمیع مردم را مطیع و مقلد و محکوم بحکم خود میدانند باز اگر  
 فی الواقع مردمان کامل عالمی بودند و بجهل ای شده می بودند  
 غامقی باعث خانه خرابی و کدانی و رعایا و برپایانی شدند  
 و مزبلی ملت بودند چه ضرر داشت ولی آنچه ملاحظه است  
 بشود در حماقت و جهالت و نادانی مثل و مانند ندارند  
 حوام آرسنه طالعی و بی شعوری و عزت و کوردانی ایشان  
 محل صداقت و کرامت می کنند چنانچه می گویند و کلام  
 را خدشت یکی از مجتهدین فاضل صحنان بودند و زود اقرار  
 کرد که قبل از نصف شب بزم و زوی دار و خانه این شخص  
 ششم تا نزدیکی صبح مشغول باز کردن درب اوطاقها

Story of a thief who was  
 brought before one of the  
 magistrates of Isfahan, &  
 confessed that he had force  
 to rob the house before  
 midnight, & had been long  
 at the door previous to  
 opening the door.

بودم و کتودن هندو قمار بودم و سنگام و میدان سفید مسج  
 اهل خانه همیشه نزد باا اطلاع مرا گرفته اند شخص عالم فرموده  
 طون از نصف شب تا صبح مشغول وزدی بروی پس نماز  
 شب را چه وقت و کجا خواندی آب و هوای مدرسه چنان  
 و باغ حمید چهاره را خوشک کرده است که الله در حقش فرمود  
 و درکت نمی کنند و در کجا نماز شب خواندن کجا وزد  
 فرضیه بر می راننی خواند تا چه رسد بنا فله شب وزدی  
 و نماز شب خواندن با هم چه نسبت دارد و هیچ دیوانه  
 از دزد نماز شب سسرال نمی نماید و این مژا خنده را نمی کند  
 بکت اهل دل از مدرسه نماند بیرون و ایران شود این مدرسه  
 دار الجمل است یکی از عقلاهی ایران با دلایل و براین  
 شیرین قباچ احوال و افعال ایشان را کلا بر این تریج  
 و توفیق چشمه بوده و ثابت نموده است که وجود ایشان  
 بان بی نظمی ایران و انقضای دولت و موجب ذلت  
 است و باعث اندام ارکان دین و هیجان این است  
 و در ضمن بیانات خود بر این داشته که از پس احادیث  
 کاتبه جعل کرده و در آیات کاتبه را از قلم طاعتی  
 داخل مجملات خود کرده و حکومت بر شریعت را کاتبه  
 و سایر احادیث معتبره را نیز از چشم مردم راند و احادیث

The misfit, instead of  
 reproving him with  
 his words, says,  
 "Accursed wretch! you  
 were busy with thought  
 from midnight till  
 morning! Then when  
 did you say your prayers?"









پسر دله علم محمد و خدیجه متصرف ایران پورشش آورده درود  
 اصفهان که از وقت متصرف سلطنت بوده رسیده بودند طایفه علما  
 با علیحضرت شاهنشاه سلطان حسین اصفهان و نو پد رسیده اند  
 که ما حکم مجاهد سکتم و از باطن شریعت و ولایت نیکوایم که بکنیز  
 از طایفه افغان جان سلامت بدر برود تا وقت که اطراف  
 اصفهان را احاطه و محاصره کردند حضرات علما اجماع کرده بجهت  
 ایشان اش لا اله الا الله رسیده حاصل جهاد و توجیه جهاد ایشان  
 محس اسر لا اله الا الله شد و محلی حیرت و عبرت است که از  
 این نفع حماقت و سخامت از غای امامت و نبوت می کنند  
 و خود را فهم و فاضلترین اهل عالم میدانند و که الملك در عهد خان  
 خلد ایشان تحصیل شاه طالب الله شاه در سنه هجری کاتب  
 پسته رسیده طرح جنگی بمیان آورده بود دولت ما تحریک و تحریب  
 بجای ده کرده خباب شیخ جعفر عرب و میرزا اسح طرب  
 شدند و گفته شد که ما حکم مجاهد میکنیم و پرده دولت ناموس تهنه رسیده  
 سه نیمه لیدی میبندیم جمیع الملک محروسه ما مالک  
 و متصرف بشویم و از باطن شریعت و لغزب صلوه که سیف  
 قاطع و صلوات و دعای سمات جمع صالواتهای نامرطرا  
 ایزه و سنگبره ظهور کرده است بشویم میکنیم و آخر الله و آن جنگی  
 و جهاد ایشان در دامن دولت میبندیم ایران همه ملک عظیمتر